

برگ‌هایی از تاریخ ترجمه (۲)

حکمت ناصریه (۱۲۴۱ شمسی)،

ترجمه امیل برنه با همکاری العاذر رحیم موسائی همدانی

همایون محمدشاهی

کتاب حکمت ناصریه نخستین ترجمه کتاب گفتار در روش به کار بردن عقل^۱ نوشته دکارت به فارسی است. این کتاب که با اجازه ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۹ قمری/ ۱۲۴۱ شمسی/ ۱۸۶۳ میلادی در تهران چاپ شد کوششی است برای آشنایی ایرانیان با یکی از مهم‌ترین متون اصلی فلسفه جدید غرب و عصر روشنگری. این کتاب را امیل برنه، منشی سفارت فرانسه در ایران، با همکاری العاذر رحیم موسائی همدانی، معروف به ملا لالا زار، از فرانسوی به فارسی ترجمه کردند. ترجمه این کتاب به تأثیر از فعالیت‌های کنت دو گئینو بود که پیش‌تر با سمت وزیر مختار فرانسه چند سالی در تهران به سر می‌برد و با شماری از ایرانیان فرانسوی‌دان و اهل اندیشه نشست‌هایی داشت. گئینو، که کتاب سه سال در آسیای او به فارسی ترجمه شده است، مردی دانشمند و اهل پژوهش و نگارش بود؛ البته گرایش‌های نژادپرستانه داشت و فعالیت‌هایش از مکتب فکری و غرض‌های سیاسی‌اش جدا نبود. او چند فصل از کتاب گفتار درباره روش رنه دکارت را در همان نشست‌ها برای جمع حاضر تقریر می‌کرد، و

¹ Descartes, R. (1886). *Discours de la méthode pour bien conduire sa raison et chercher la vérité dans les sciences*. Lib. de la Bibliothèque nationale.

گفته شده است که آن جمع هم از تقریرات او تأثیر می‌گرفتند.^۲ گبینو که در آن هنگام جریان‌های فکری موجود در ایران را بررسی می‌کرد بسیار مشتاق بود بدانند با ورود عناصر جدید فکری اروپایی در ذهن ایرانیان علاقمند چه اتفاقی می‌افتد. گبینو در کتاب معروف خود، یعنی ادیان و نحله‌های فلسفی در آسیای مرکزی^۳ نه فقط از فلاسفه هم عصر خود در ایران سخن می‌گوید، بلکه فهرستی نسبتاً مفصل و دقیق از تمام فلاسفه ایرانی که از زمان ملاصدرا تا نیمه دوم قرن نوزدهم در ایران زیسته‌اند و به نحوی نماینده جنبه‌های مختلف سنت فکری ایرانی بوده‌اند، نام می‌برد.

او در نامه‌ای که در نوزدهم ماه آوریل سال ۱۸۶۲ به گنت دو پروکش استن اتریشی می‌نویسد چنین می‌گوید:^۴

اکنون در اینجا فعالیتی وجود دارد که ما اروپاییان آن را جریان فلسفی می‌نامیم. این جریان هم خیلی مشخص است و هم واقعاً منحصر به فرد. من تا به حال چندین نسخه از نوشته‌های متفکران زنده را جمع‌آوری کرده‌ام و باز نسخ دیگری را به دست خواهم آورد. گرایش کلی این متفکران را می‌شود تا حدودی افلاطونی دانست. آیا این امر عجیب نیست؟

گبینو با اینکه از وجود سنت فلسفه افلاطونی و یا نوافلاطونی در ایران تعجب می‌کند، اعتقاد دارد که این سنت کاملاً رنگ ایرانی به خود گرفته و در واقع نوعی فلسفه التقاطی است که نموداری از نژاد مرکب و درآمیخته ایرانیان این چند قرن اخیر است و در واقع چنین فلسفه‌ای نمی‌توانسته است در جای دیگری جز ایران به وجود آید. گبینو در دنباله نامه مذکور اشاره‌ای نیز به ترجمه رساله گفتار در روش می‌کند و چنین می‌گوید:

^۲ نقل شده در تاریخ ترجمه در ایران، عبدالحسین آذرنگ؛ برای توضیحات بیشتر، نک: مجتهدی، آشنایی ایرانیان با فلسفه جدید غرب، ص ۱۳۱ به بعد؛ نیز نک: آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، ص ۱-۶۸، ۲۲۲؛ مناف زاده، «نخستین متن فلسفه جدید غربی»، ص ۹۸-۱۰۷.

^۳ de Gobineau, A. (1863). *Les religions et les philosophies dans l'Asie centrale*. Didier et cie.

^۴ de Gobineau, A. J. C., & von Osten, G. A. P. (1933). *Correspondance entre le Comte de Gobineau et le Comte de Prokesch Osten*: (1854-1876). Plon. p.231.

این‌ها تصور می‌کنند که فلسفه افلاطونی در اروپا مرده است و از کانت و اسپینوزا که نامشان را شنیده‌اند صحبت می‌کنند. این‌ها می‌خواهند که من گفتار در روش دکارت را برایشان ترجمه کنم، نه از آن لحاظ که بخواهند فلسفه اروپایی را رونویسی کنند، بلکه از آن جهت که معتقدند در این فلسفه باید چیزی باشد و می‌خواهند بدانند چه چیز است.

همچنین در کتاب ادیان و نحله‌های فلسفی در آسیای مرکزی در دو مورد اشاره‌ای به این ترجمه می‌کند. مورد اول زمانی است که گبینو در فصل چهارم کتاب خود از شهرت حاج ملا هادی سبزواری و از رونق حوزه او و نیز از جد و کوشش پیروان او برای فراگیری فلسفه سخن می‌گوید و حتی به آشنایی شخصی خود با چند تن از شاگردان و مریدان او اشاره می‌کند و می‌گوید برای آشنا کردن ایشان با فلسفه غربی علاقه‌ای به ترجمه کتاب دکارت در او برانگیخته شده است، سپس می‌نویسد:

در درجه اول برای این گروه است که به کمک خاخام دانشمند ملا لالازار همدانی رساله گفتار در روش دکارت را به فارسی ترجمه کرده‌ام که مورد عنایت ناصرالدین شاه قرار گرفته و دستور طبع آن را داده است. (همان، ۸۳)

مورد دوم در فصل پنجم کتاب است که می‌گوید چند تن از متفکران هندی با خواندن آثاری از نویسندگان انگلیسی نحله‌های فکری جالب توجهی را بنیان نهاده‌اند که در انگلستان و فرانسه سخت مورد استقبال علاقه‌مندان قرار گرفته است. سپس می‌افزاید از روی کنجکاوی هم که شده، خواسته است چند زمینه فکری غربی را در اختیار ایرانیان بگذارد:

من گفتار در روش را در اختیار ایرانیان گذاشتم. به نظر رسید که در میان نحله‌های فلسفی ما هیچ چیز به اندازه این کتاب نمی‌تواند نتایج غیرمنتظره‌ای در آن‌ها ایجاد کند. ایرانیان از آن نوعی نیستند که در روش تجربی زیاده روی کنند و هیچ‌گاه وضعی پیش نخواهد آمد که افراط در استقرار در ایشان نیازمند تعدیل باشد. از طرف دیگر به نظر نمی‌رسد که ایشان از «فکر می‌کنم، پس هستم» به نتیجه اعتدالی برسند که اروپاییان مدعی هستند بدان اکتفا می‌کنند. در واقع ممکن نیست حدس زد که ایشان با این فکر چه خواهند کرد، ولی در هر صورت احتمالاً چیزی با آن به وجود خواهند آورد. باری طالبان فلسفه که با شخص من آشنا هستند، عطش فوق‌العاده‌ای برای شناختن فلسفه

اسپینوزا و هگل دارند و خواسته آن‌ها کاملاً مقبول است، زیرا این دو متفکر روحیه آسیایی دارند و نظریه آن‌ها به نحله‌های مورد توجه کشور آفتاب شباهت دارد و به همین دلیل این دو نمی‌توانند واقعاً عناصر جدید فکری را وارد این کشور کنند. (همان، ۱۱۳)

قبل از اینکه به بررسی گفته‌های گبینو بپردازیم، بد نیست به نامه دیگری اشاره‌ای کنیم که باز به دوست خود، گنت پروکش استن اتریشی نوشته است. تاریخ این نامه بیستم ژوئیه ۱۸۶۲، یعنی دو ماه بعد از نامه‌ای است که قبلاً به آن اشاره کردیم و معلوم می‌شود که در این مدت گبینو سخت در کار ترجمه کتاب دکارت بوده است. او می‌نویسد:

با کمال شرمندگی اعتراف می‌کنم که فلسفه دکارت به نظر من ناچیز و حقیر می‌آید، زیرا اینکه انسان متناهی بتواند از طریق سلسله‌ای محاسبه‌ی یقینی به کشف امری نامتناهی توفیق یابد، به نظر من حماقتی است که تا به حال کم‌تر به مغز انسانی خطور کرده است، اما این نوع فکر چقدر اروپایی است. (همان، ۲۳۴)

از مقایسه‌ی مجموع یادداشت‌هایی که از گبینو در مورد ترجمه رساله دکارت ذکر شد، می‌توان نیت و منظور او را دقیق‌تر فهمید و نتایج زیر را به دست آورد. به نظر او فلسفه دکارت از تمام نحله‌های فلسفی دیگر اروپایی بیش‌تر از اوصاف فکر غربی برخوردار است و کوچک‌ترین شباهتی به فلسفه‌های رایج آسیایی و احیاناً اسلامی و ایرانی ندارد و به همین دلیل می‌تواند عنصر واقعاً جدیدی وارد شرق کند.

اما چرا نتیجه نهایی خلاف پیش‌بینی‌های گبینو است. کتاب حکمت ناصریه در حدود ۱۶۴ صفحه است. نام مؤلف «دیاکرت» نوشته شده و شامل مقدمه‌ای است در پانزده صفحه از مترجم و همچنین برخی توضیحاتی که در حاشیه متن و یا در صفحات مجزا آورده شده است. در صفحه هشتم مقدمه نام گنت دو گبینو (که کانت دو قوبینو نوشته شده است) به عنوان وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه نام برده شده است. مترجم توضیح می‌دهد که به دلایل اتحاد دولتی ایران و فرانسه به خاطر گبینو خطور کرده است که باید کتب فلسفه جدید اروپایی را به فارسی ترجمه کرد. عین متن کتاب چنین است:

در خاطر عاطرش رسوخ یافته که کتب فلسفه جدیدالتألیف فرنگستان را به لفظ فارسی ترجمه نماید و بین‌الناس شایع شود تا باعث ترقی صاحبان این فنون و طالبان و اربابان معلومات گردد من جمله کتاب فیض انتساب فیلسوف اعظم الهی دیاکرت نام که در حکمت الهی تألیف نموده و حقایق و مراتب را با نکات و امثال و حکایات شیرین و روایات رنگین ادا کرده.^۵

مترجم همچنین متذکر می‌شود که چون گُبینو شخصاً فرصت نداشته است، پس برای همکاری موسیو امیل برنه فرانسوی را معرفی کرده است، گوبینو هیچ‌گاه اشاره‌ای به نام هم‌وطن خود، امیل برنه، نکرده و معلوم نیست معلومات فارسی و اطلاعات فلسفی این شخص تا چه اندازه بوده است.

در صفحه دهم مترجم را آل عازار و رحیم موسائی همدانی مشهور به ملا لالا زار معرفی کرده است. وی به زبان فارسی الکن آمیخته به عربی و با لحن ظاهراً متواضعانه ترجمه خود از کتاب دکارت را توجیه می‌کند و می‌گوید اگر به فضل الهی حکمای عالی‌مقدار و علمای ذوالعز و الاقتدار در این دولت جاوید آیت موجود و از این تألیفات مستثنی هستند- اگر چه شب‌ها در برابر آفتاب ظهوری ندارد و موج حصیر با نقش حریر جلوه نیارد- مع ذالک چون به حکم حکمت و فراست وجود هر شیئی بر عدمش و علم هر چیز بر جهلش شرف دارد و هیچ چیز در دنیا بی‌فایده نخواهد بود، لذا ترجمه این کتاب سرانجام اگر مفید هم نباشد، بی‌فایده نخواهد بود. (همان، ۹)

ویژگی زبان دکارت در رساله گفتار

یکی از کارهای مهم دکارت این است که رساله گفتار در روش را به زبانی ساده و روشن، و برخلاف رسم معمول آن زمان به جای لاتین به فرانسه که برای اکثر مردم قابل استفاده بود نگاشت و لحن روایت گونه‌ای را برای آن انتخاب نمود که این نیز به روانی و فهم این اثر بیش‌تر کمک می‌کند. او اندیشه را وارد زندگی عادی انسان‌ها می‌کند و قلم او با سبک نوشتاری پرطمطراق و مدرسی و قرون وسطایی در تقابلی آشکار است. ما در کتاب دکارت خود را در سرزمینی آشنا می‌یابیم، در سرزمین انسان مدرن. نوشته دکارت ما را به قلب روشنگری می‌برد. در اینجا است که ناگزیریم بسیاری از

^۵ حکمت ناصریه: ترجمه رساله دکارت، رحیم موسایی همدانی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۸ و ۹

خرافات، اسرار اثبات نشده، اوهام و خیالات را برای مدتی به تعلیق درآوریم تا ببینیم حقیقتاً چه چیزهایی داریم که می‌توانند واضح و آشکار و قابل‌اتکا باشند. با آنکه تحقیقات دکارت در مسائل علمی و فلسفی بسیار غامض بود، چون مطالب را با کمال روشنی ادا می‌کرد بیش‌تر مردم می‌فهمیدند و به درک آن‌ها مشتاق می‌شدند چنان‌که بسیاری از مردم به سبب خواندن مصنفات او خواهان علم گردیدند و کتابخانه و آلات و ادوات علمی فراهم کردند و مشغول مباحثه شدند و با دکارت به مکاتبه پرداختند و او با کمال سادگی و مهربانی و اهتمام جواب سوالات را می‌نوشت.

زمینه تاریخی حکمت ناصریه

ترجمه حکمت ناصریه در ۱۸۶۳ میلادی زمانی در تهران صورت گرفت که بیش از نیم قرن از آغاز رویارویی مستقیم ایران با غرب می‌گذشت. چنان‌که به موازات جنگ‌های ایران و روس که حکم نخستین ضربه‌های بیدارکننده از خواب و رکود قرون را داشت، ترجمه کتب و آثار فرنگی به فارسی در دارالخلافه تهران و تبریز به دستور عباس میرزا و میرزا عیسی فراهانی آغاز شده بود.

یک سال قبل از ترجمه و انتشار حکمت ناصریه، اعتضادالسلطنه نخستین رئیس دارالفنون کتاب فلک‌السعادت را به رشته تحریر درمی‌آورد، رساله‌ای که سراسر در ردّ اثر ستارگان بر زندگی آدمیان و سعد و نحس ایام است و نیز بحث‌هایی در ردّ نظریات پیشینیان در مورد افلاک براساس نظریات منجمین غربی و فیزیک نیوتونی. چنان‌که کم-تر از ده سال بعد میرزا تقی خان انصاری کاشانی با نوشتن کتاب جانورنامه اندیشه‌های تطوری داروین را با تلفیقی از گزارش سلسله‌های جانوری و گیاهی با استناد به دوره-های زمین‌شناختی برای مخاطبین خود عرضه می‌دارد.

ترجمه حکمت ناصریه در همین دوره و در زمینه چنین تلاش‌هایی از ایرانیان، که آثار خود را سرمشق گرفته از عصر روشنگری و عقلانیت غربی افرادی چون نیوتون، کوپرنیک، هیوم و منتسکیو می‌دانستند معنی می‌یابد. از این رو بی‌جهت نیست که گنت دو گبینو علی‌رغم اندیشه نژادگرایش مشتاق است که اثر این کتاب بنیادی و دوران‌ساز که معرف فکر اروپایی است را بر ذهن ایرانیان ببیند.

این اثر را نخستین بار فریدون آدمیت در اندیشه ترقی و حکومت قانون (۱۳۵۱ ش) معرفی نمود و بعدها کریم مجتهدی در سال ۱۳۵۶ به این اثر پرداخته و برای آن نسبت

به سایر آثار فلسفی ترجمه شده شأنی تاریخی قائل می‌گردد. ولی محتوای اثر را سخت خوان و نامفهوم ذکر نموده و احتمال می‌دهد که کسی در آن دوران چیزی از آن در نیافته است. پس از آن علیرضا منافزاده در فصل‌نامه ایران‌نامه (۱۳۶۹ ش) ضمن مقاله ارزشمند خود چند صفحه از آن را برای آشنایی مخاطبین می‌آورد.

ویژگی ترجمه

علاقه مترجم به حکمت از خلال عبارات ناقص و نارسای او پیداست و به طور ضمنی اشاره به این موضوع شده است که پیشرفت علوم و فنون منوط و مشروط به پیشرفت و رونق حکمت است. چهار صفحه آخر مقدمه به شرح مجمل زندگی دکارت اختصاص داده شده است و در معرفی فلسفه او چنین آمده است:

مشرّب او به خلاف حکمای سوفسطائیا بود که انکار بدیهیات می‌نمایند و خلاف رأی حکمای سینیکی ملقب به کلیون تبعه دیاجونس که به کلی از نعمای دنیوی اعتزال یافته و همچنین مخالف رأی حکمای حسیبه، بلکه مشارالیه هیچ چیز را بدون تفحص و تجسس کامل صحیح نمی‌داند و هیچ چیز را هم منکر نیست، مگر اینکه تفحص جایز می‌داند. (همان، ۱۴)

احتمال می‌رود تمام این قسمت یا توسط خود گبینو یا امیل برنه در اختیار مترجم گذاشته شده است، زیرا از متن ترجمه و حواشی برمی‌آید که نه تنها مترجم از فلسفه غربی هیچ اطلاعی نداشته، بلکه اصطلاحات فلسفه اسلامی را هم به درستی نمی‌دانسته است. روی هم رفته در تمام موارد نه فقط ترجمه کتاب نارسا و مبهم است، بلکه اغلب معنی عبارات هم عوض شده و کاملاً پیداست که مترجم نه به زبان اصلی کتاب مسلط است و نه به سبک نگارش فارسی. انتخاب اصطلاحات معادل یکدست نیست و اغلب اصطلاحات فنی بدون در نظر گرفتن معانی فلسفی خاص آنها ترجمه شده است. گاهی هم از کلمات بسیار ثقیل و نامأنوس در ترجمه لغات بسیار عادی و متداول استفاده شده است. با این حال احساس نمی‌شود که مترجم رفع تکلیف کرده باشد، حتی از توضیحات او چنین برمی‌آید که کار خود را به جد گرفته و تمام کوشش خود را به کار برده است.

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که در هر صورت اگر هم مطابق تصور گبینو ممکن بود گفتار در روش دکارت به نحوی اذهان متفکران ایرانی را متوجه خود سازد، متن فارسی حکمت ناصریه طوری نبوده که چنین کاری را امکان‌پذیر سازد. بعید به نظر می‌رسد که خواننده ایرانی (هر قدر هم تیزهوش و وارد به مسائل فلسفی فرض شود) توانسته باشد از ورای عبارات نارسا و کلمات نامأنوس ملا لالازار اهمیت فکر دکارت و قدرت روش او را دریابد، یا حتی متوجه منظور کلی او گردد. با توجه به اینکه رساله گفتار دکارت با چنین متن و شیوه ترجمه‌ای کاملاً ناشناخته باقی خواهد ماند، پس فلسفه او به هیچ وجه نمی‌توانسته است تأثیری در ایران بگذارد. گبینو احتمال می‌داده که این ترجمه در آینده نتایج غیرمنتظره‌ای به بار آورد، و این تصور در عمل به وقوع نپیوسته است و به همین دلیل امروز بعد از گذشت ۱۴۰ سال نمی‌توان از نتایج مطلوب و یا احیاناً وخیم آن مطلبی گفت و به بررسی تأثیرات آن پرداخت.

گفتار در روش دکارت دو بار دیگر به فارسی ترجمه شد که آخرین و معروف‌ترین آن از محمدعلی فروغی است که در سال ۱۳۱۰ ضمیمه جلد اول کتاب سیر حکمت در اروپا به چاپ رسید. می‌توان تصور کرد که مرحوم فروغی از خلال نامه‌ها و کتاب‌های گبینو نیز از وجود این ترجمه ابتدایی مطلع گشته و همین موضوع او را تشویق به ترجمه مجدد این کتاب کرده است و اگر فقط یک بار به حکمت ناصریه اشاره کرده، کاملاً گواه عدم اعتبار این کتاب در نزد وی است. اما دومین ترجمه از شیخ محمود کرمانی ملقب به افضل‌الملک است که آن را در ۱۳۲۱ ق. تحت عنوان نطق از متن ترکی برگردانده است. این ترجمه تاکنون به چاپ نرسیده و نسخه خطی آن در کتابخانه ملک در تهران موجود است.

در پایان قسمتی از رساله گفتار، ترجمه ملا لالازار و ترجمه همان بخش توسط محمدعلی فروغی را به عنوان نمونه می‌آوریم.

فصل اول رساله گفتار، ترجمه ملا لالازار

معاش چیزی است که در جهان احسن منقسمات است، به جهت این‌که جمیع ناس چنین تصور می‌کنند و می‌پندارند که به قدر مایحتاج علیهم، معاش و عقل ضروری امورات دینی و دنیوی را دارند. و به همین ملاحظه به این قدر قانع هستند و جهد و اهتمام در ترقی و تحصیل زیادتر نمی‌نمایند. و احتمال ندارد که در این خیال خبط

کرده باشند و بر ایشان مشتبه شده باشد و از اینکه می توانند فی مابین حق و باطل تمیز بدهند مشاهده می شود. این مسمای معاش و جمیع ناس در امتیاز حق و باطل مساوی باشند.

و اختلاف اعتقادات ما، بر این تنها جاری نیست که اشخاص در معاش و قانون ترجیح بر یکدیگر داشته باشند، بلکه خیالات خود را منشعب به چند طریق منظور داریم از این سبب اشیاء را مقارن یکدیگر ملاحظه نمی کنیم، زیرا که کافی نیست که شخص حکمت خوب داشته باشد، عمده معقولیت آن است که حکمت را به موقع معمول دارد. ارواح مکرمه و نفوس کریمه عالی فطرت هم، قابل افعال قبیح و مستهجن و هم مستعد اعمال حسنه و شایسته می باشند. اشخاصی که به متانت و آهسته راه و به جاده مستقیم می روند می توانند سریع تر از این طی مسافت نمایند به راه راست، به شرطی که علی التوالی و آهسته به راه راست بروند از آن اشخاصی که مسارعت می نمایند و به جاده معوج می روند .

خود من هرگز یقین نداشتم و مستقلاً تصور نکردم که عقل من از عقل سایرین مستقیم تر باشد و بسیار میل داشتم و شایق بودم که خیال من به حیثیتی سریع تر و زعم من واضح تر یا حافظه من قوی تر از دیگران باشد .

و خاصیتی و چیز با خواصی دیگر نمی بینم مگر آن چیزهایی که برای تکمیل عقل به کار نمی آیند. دانشوری و عقل و هوش باعث است که ما را رتبه انسانیت عطا می کند و امتیاز فی مابین ما که حیوان ناطقیم و حیوان های غیرناطق می گذارد. و می خواهم چنین پندارم که هر شخصی را آن هوش و عقل به سرحد کمال موجود باشد.

می خواهم که اقتدا نمایم موافق زعم اکثری فلسفه و حکمای الهی که می فرمایند زیاده و نقصان است فی مابین اعراض اشخاصی که از نوع واحدند اما نه در هیاکل و جوهر و نوع اشخاص جنس واحد. مخفی نماند که خیالم این است که بخت من خیلی مساعدت نمود. هنگام جوانی که به طرق تعمق در تفکرات و اندیشه ها هدایت نمود و از این تفکرات و رویه ها، قاعده و تدبیری مترتب ساختم که از آن تربیت ها چنین می نماید که می توانم به تدریج بر وقوف و معرفت خود بیافزایم و اندک اندک ترقی یابم و تا آخر مرتبه برسم.

اگر حد اعتدال عقل و قصور استمرار عمر من فرصت دهند که به وقوف امتحان های خود استنباط کرده ام میل می کنم به طرز ریب و شبهه، نه اینکه به طور یقین

در عقیده مستقل‌الرأی باشم. چون این طور بهتر از آن است که خودرأی و خودپسند باشم. و هرگاه به دیده بصیرت فلسفی و بی‌تعصبی بر افعال ناس ملاحظه نمایم، هر آئینه می‌بینم که هیچ فعلی بیهوده و بی‌فایده نیست. و بسیار خشنود و راضی‌ام از این کسب ترقی و تفحص و تجسس حقیقی که نموده‌ام چنین درک می‌کنم و امیدوارم که زمان مستقبل، اگر درمیان مشاغل اشخاص لاقید، شغل نیک و مضبوط و بامعنی یافت شود، با جرأت تمام باور می‌کنم همین است که من تجسس کرده‌ام.

ترجمه محمدعلی فروغی از همان قسمت

میان مردم عقل از همه چیز بهتر تقسیم شده است چه هر کس بهره خود را از آن چنان تمام می‌داند که مردمانی که در هر چیز دیگر بسیار دیرپسندند، از عقل بیش از آن که دارند آرزو نمی‌کنند و گمان نمی‌رود همه در این راه کج رفته باشند بلکه باید آن را دلیل دانست بر اینکه قوه درست حکم کردن و تمیز خطا از صواب یعنی خرد یا عقل طبعاً در همه یکسان است و اختلاف آراء از این نیست که بعضی بیش از بعض دیگر عقل دارند بلکه از آن است که فکر خود را به روش‌های مختلف بکار می‌برند و منظور واحد در نظر نمی‌گیرند، چه ذهن نیکو داشتن کافی نیست بلکه اصل آن است که ذهن را دست بکار برند و نفوس هر چه بزرگوار باشند همچنان که به فضایل بزرگ راه می‌توانند یافت به خطاهای فاحش نیز گرفتار می‌توانند شد و کسانی که آهسته می‌روند اگر همواره در راه درست قدم زنند از آنان که می‌شتابند و از راه راست دور می‌شوند بسی پیش‌تر می‌روند.

من درباره خود هرگز گمان نبرده‌ام که ذهنم از هیچ جهت درست‌تر از اذهان عامه باشد بلکه غالباً آرزومند شده‌ام که کاش مانند بعضی کسان فکرم تند یا خیالم واضح و روشن و یا حافظه‌ام وسیع و حاضر می‌بود و جز این صفات چیزی نمی‌دانم که برای کمال ذهن به کار باشد، چه عقل را چون حقیقت انسانیت و تنها مایه امتیاز انسان از حیوان است در هر کس تمام می‌پندارم و در این باب پیرو عقیده اجماعی حکما هستم که می‌گویند کمی و بیشی در اعراض است و در هر نوع از موجودات صورت یا حقیقت افراد بیش و کم ندارد.

اما باک ندارم و می‌گویم که به گمانم طالعم یار بوده و در روزگار جوانی به راه‌هایی افتاده‌ام که مرا به نظرهایی و اصولی رهبری نموده و به آن واسطه روشی برای خود

درست کرده‌ام که می‌توانم به آن روش اندک‌اندک بر معرفتم بیافزایم و کم‌کم آن را به بالاترین مرتبه ای که ذهن ضعیف و عمر کوتاه من امکان وصولش را محتمل است برسانم، چه هم‌اکنون بهره‌هایی از آن برده‌ام که هر چند در احکامی که درباره‌ی خود می‌کنم می‌خواهم بیش‌تر به جانب شک متمایل باشم تا غرور و چون به دیده‌ی حکیم به کارهای همه مردم می‌نگرم تقریباً هیچ یک نیست که به چشم لغو و بیهوده نیاید. با این همه از پیشرفت‌هایی که به گمان خود در جستجوی حقیقت کرده‌ام بسی خرسندی دارم و برای آینده همچنان امیدوارم که می‌توانم باور کنم که اگر در میان مشاغل بشری شغلی درست نیکو و مهم باشد آن است که من برگزیده‌ام.
